



Hermeneutics and Political Praxis: Interpretive Understanding across Language, Identity, and Historicity

Dr. Mohammad Qasim Wafayezada

PhD in International Relations and Professor of International Relations at Kanazawa University, Japan

Email: Varasy@gmail.com

Abstract

Article type:
Research Article

Article history:
Received:
November 12, 2025

Accepted:
January 17, 2026

Published Online:
February 18, 2026

Keyword:
Culture,
hermeneutics,
historicity, identity,
interpretive
understanding,
language, politics.

This article interrogates the pivotal role of hermeneutics and interpretive understanding in the analysis of political phenomena and agency, posing a fundamental inquiry into whether the political sphere can be reduced to a mere constellation of rational decisions and quantifiable behaviors, or if political action is invariably constituted within the hermeneutical horizons of historical, linguistic, and cultural meanings. While dominant traditions in political science remain tethered to empiricism and instrumental rationality, these paradigms often prove inadequate in deciphering the nuanced, contextual layers of political praxis. Political actions do not emerge in a vacuum; rather, they are manifested through the textures of language, historical narratives, and identity formations, where neglecting these horizons leads to a reductionist apprehension of the political. By tracing the evolution of hermeneutics from textual exegesis to social action, this study examines the contributions of Wilhelm Dilthey and Max Weber before focusing on the philosophical hermeneutics of Hans-Georg Gadamer and Charles Taylor. It specifically analyzes the "fusion of horizons," the historicity of understanding, and the critique of methodological individualism. The central thesis argues that an interpretive approach functions as a vital complement to empirical methodologies, providing a profound horizon of political intelligibility that is crucial for analyzing pluralistic societies and the dynamic interplay of linguistic and cultural identities.



نبراس
فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



هرمنوتیک و فهم تفسیری کنش های سیاسی و اجتماعی در بستر زبان، هویت، فرهنگ و تاریخ

دکتر محمد قاسم وفایی زاده

دکترای روابط بین الملل و استاد روابط بین الملل در دانشگاه کانازاوا - جاپان

Email: Varasy@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی نقش هرمنوتیک و فهم تفسیری در تحلیل کنش‌ها و پدیده‌های سیاسی می‌پردازد و این پرسش بنیادین را طرح می‌کند که آیا سیاست را می‌توان تنها به مجموعه‌ای از تصمیم‌های عقلانی، رفتارهای قابل اندازه‌گیری یا محاسبات ابزاری فروکاست، یا آن‌که کنش سیاسی همواره در بستر افق‌های معنایی تاریخی، زبانی، فرهنگی و هویتی شکل می‌گیرد و مستلزم فهم تفسیری است. هرچند در سنت مسلط علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی، با وجود گشایش‌های روش‌شناختی معاصر، هنوز تجربه‌گرایی، رفتارگرایی و عقلانیت ابزاری نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، اما این رویکردها بیشتر از درک لایه‌های معنایی و زمینه‌مند کنش سیاسی ناتوان می‌مانند. کنش‌های سیاسی نه در خلأ، بلکه در چارچوب زبان، روایت‌های تاریخی، سنت‌های اجتماعی و صورت‌بندی‌های هویتی پدیدار می‌شوند و بی‌توجهی به این افق‌ها به فهم تقلیل‌گرا از سیاست می‌انجامد. مقاله با مرور تحول هرمنوتیک از تفسیر متن به فهم کنش اجتماعی، ابتدا به آرای ویلهلم دیلتای و ماکس وبر پرداخته و محدودیت‌های تلقی‌های تجربه‌گرا و رفتارگرا در علم سیاست قرن بیستم را برجسته می‌سازد. سپس با تمرکز بر هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر و چارلز تیلور، به‌ویژه مفهوم امتزاج افق‌ها، تاریخی‌بودن فهم، نقش بنیانی زبان، فرهنگ و هویت، و نقد فردگرایی روش‌شناختی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. استدلال اصلی مقاله آن است که رویکرد تفسیری، هرچند با نقدهای بجایی مواجه است، می‌تواند نه به‌عنوان بدیلی تمام‌عیار، بلکه به‌مثابه مکملی برای رویکردهای تجربه‌گرا، افق فهم عمیق‌تری از سیاست فراهم آورد؛ افقی که به‌ویژه برای تحلیل کنش سیاسی در جوامع متکثر، در حال گذار، و درگیر دینامیزم‌های فعال هویتی، زبانی و فرهنگی، اهمیت تعیین‌کننده دارد.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۲۱ عقرب (آبان) ۱۴۰۴
پذیرش: ۲۷ جدی (دی) ۱۴۰۴
انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

واژگان کلیدی:

هرمنوتیک، فهم تفسیری،
زبان، سیاست، هویت،
فرهنگ، تاریخ‌مندی

۱. مقدمه

سیاست، بیش از آنکه تنها عرصه‌ای از تصمیم‌گیری‌های عقلانی، رقابت‌های قدرت یا توزیع منابع مادی تلقی شود، میدانی از معنا، تفسیر و فهم متقابل است. کنش‌های سیاسی همواره در افق‌هایی از زبان، نمادها، روایت‌ها، سنت‌ها و پیش‌فرض‌های تاریخی شکل می‌گیرند و تنها در نسبت با این افق‌های معنایی قابل فهم‌اند. رأی‌دادن، اعتراض، انقلاب، اطاعت، مقاومت، قانون‌گذاری و حتی سکوت سیاسی، فقط رفتارهایی قابل مشاهده نیستند، بلکه کنش‌هایی معنامندند که بدون تفسیر متکی به فرهنگ سیاسی، بافت اجتماعی و سنت‌های خاص هر جامعه، فهم آن‌ها به‌ناچار ناقص و تقلیل‌گرایانه خواهد بود. با این حال، جریان مسلط در علم سیاست قرن بیستم، به‌ویژه در سنت‌های تجربه‌گرا، رفتارگرا و عقل‌گرا، کوشیده است سیاست را به مجموعه‌ای از متغیرهای قابل اندازه‌گیری، ترجیحات فردی یا محاسبات عقلانی فروبکاهد. در چنین رویکردهایی، «معنا» یا به‌کلی نادیده گرفته می‌شود، یا به امر ذهنی، ثانویه و غیرقابل تحلیل علمی تقلیل می‌یابد. پیامد این نگرش، فاصله گرفتن نظریه سیاسی از لایه‌های عمیق‌تر تجربه سیاسی و ناتوانی در فهم پدیده‌هایی است که به‌شدت ریشه در تاریخ، فرهنگ و هویت دارند.

در برابر این گرایش، هرمنوتیک به‌عنوان یک سنت نظری و روش‌شناختی، نقشی اساسی در بازاندیشی سیاست ایفا کرده است. از منظر فهم هرمنوتیکی، سیاست پیش از آنکه موضوع تبیین علی پدیده‌ها، تحولات و برایندهای قابل محاسبه باشد، عرصه‌ای از فهم است؛ فهمی که ذاتاً تاریخی، زبانی و اجتماعی است. در این چارچوب، کنش سیاسی نه تنها واکنش عقلانی به محرک‌ها، بلکه پاسخ معنامند کنشگران به وضعیت‌هایی است که در افق‌های فرهنگی و تاریخی خاص تفسیر می‌شوند. در این زمینه، اشاره مرحوم شریعتی به جغرافیا، تاریخ، جامعه و خویشتن به‌مثابه «زندان‌های انسان» واجد اهمیت تأمل‌برانگیز است. هرچند رهایی کامل از این چارچوب‌ها امر ناممکن می‌نماید [۱]، اما خود این ناممکنی نشان می‌دهد که فهم انسان از جهان و کنش‌های همواره در درون نسبت‌های تاریخی-اجتماعی شکل می‌گیرد. این چهار عامل نه موانع بیرونی فهم، بلکه ساختارهای شکل‌دهنده افق‌های ادراک و تفسیر کنش انسانی‌اند. بر این اساس، در حوزه سیاست، فهم معنای کنش‌های فردی یا جمعی مستلزم ارجاع آن‌ها به چارچوب‌های کلان تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است که امکان ظهور و معنایابی آن کنش‌ها را فراهم می‌سازند.

متفکرانی چون ویلهلم دیلتای، ماکس وبر، مارتین هایدگر، هانس-گئورگ گادامر و چارلز تیلور، هر یک به شیوه‌ای متفاوت نشان داده‌اند که کنش انسانی و سیاسی را نمی‌توان جدا از

افق‌های معنایی‌ای که در آن شکل می‌گیرد، توضیح داد. در سنت سیاسی رئالیسم نیز، یکی از گره‌گاه‌های اساسی در تنظیم سطح و نوع کنشگری سیاسی و واکنش به تحولات و رویدادهای سیاسی- اجتماعی، دشواری فهم و تفسیر کنش‌ها، گفتارها، رفتارها و نمادهای طرف مقابل است. ناکامی در خوانش درست این سطوح معنایی، اغلب به سوءفهم‌های راهبردی و خطاهای سیاسی منجر می‌شود. از این منظر، هرمنوتیک می‌تواند در شفاف‌سازی و قابل‌فهم‌ساختن این پیچیدگی‌ها نقش مؤثری ایفا کند.

با این وجود، بسیاری از دانشمندان علم سیاست، همچنان تفسیر را امری می‌دانند که فقط پس از وقوع رخدادها صورت می‌گیرد، یا آن را در قالب تلقین و «همدلی»^۱ تعریف می‌کنند، یا به‌منزله منبعی از بینش می‌بینند که تنها ارزش «اکتشافی»^۲ دارد. در نتیجه، از نظر آنان تفسیر معنا تنها یک مسئله روش‌شناختی است و نه عنصر بنیادین در فهم سیاست. در مقابل، طرفداران رویکرد هرمنوتیکی، مسئله تفسیر را نه تنها در چارچوب‌های روش‌شناختی یا معرفت‌شناختی، بلکه به‌عنوان پرسشی درباره خود ماهیت و حدود پژوهش اجتماعی و سیاسی طرح می‌کنند؛ پرسشی که به‌ناچار با زبان، خود انسانی، داوری اخلاقی و عقل عملی گره خورده است. از این منظر، سیاست حوزه‌ای است که در آن فهم، تفسیر و ارزش‌گذاری به‌طور درهم‌تنیده حضور دارند. این مقاله می‌کوشد نقش هرمنوتیک در سیاست و کاربرد آن را در فهم پدیده‌ها و کنش‌های سیاسی بررسی کند. با نگاهی اجمالی به خاستگاه هرمنوتیک و ورود آن به علوم اجتماعی و سیاسی، و با نقد هرمنوتیکی فردگرایی روش‌شناختی و تجربه‌گرایی سیاسی، مقاله با تمرکز بر هرمنوتیک فلسفی گادامر و چارلز تیلور، نقش زبان، تاریخ، هویت و سنت را در فهم سیاست و امر سیاسی تحلیل می‌کند.

۲. تحول هرمنوتیک از تفسیر متن تا فهم کنش اجتماعی

هرمنوتیک در آغاز به‌منزله دانشی برای تفسیر متون مقدس، حقوقی و کلاسیک پدید آمد. فریدریش شلایرماخر^۳ در قوام بخشیدن و انتظام چارچوب نظری هرمنوتیک مدرن و معرفی و تثبیت آن به‌عنوان یک عرصه مستقل مطالعاتی سهمی اساسی ایفا نمود[۲]. اما در قرن نوزدهم، ویلهلم دیلتای^۴ با گسترش دامنه‌ی هرمنوتیک، آن را به بنیانی برای فهم و تبیین در علوم انسانی تبدیل کرد. دیلتای میان علوم طبیعی و علوم انسانی تمایز قائل شد و استدلال

1. empathy

2. heuristic

3. Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher (1768 - 1834)

4. Wilhelm Dilthey (1833 - 1911)

کرد که موضوع علوم انسانی «زندگی» است؛ یعنی تجربه‌های زیسته‌ی انسان‌ها که واجد معنا هستند. به نظر او، پدیده‌های طبیعی را می‌توان از بیرون و با روش‌های علیّی تبیین کرد، اما پدیده‌های انسانی نیازمند «فهم» از درون‌اند. به تعبیری دیگر، انسان و پدیده‌های طبیعی معناداری و زمینه‌های برونی و درونی معنی‌یابی متفاوتی دارند. به باور او، کنش انسانی دارای بعدی درونی است که در آثار فرهنگی، نهادها، زبان، هنر و اسناد تاریخی عینیت می‌یابد. بنابراین، وظیفه‌ی پژوهشگر علوم انسانی، فهم این معناهای عینیت‌یافته در زمینه‌ی تاریخی خاص خودشان است. این دیدگاه، راه را برای ورود هرمنوتیک به مطالعه‌ی جامعه و سیاست هموار کرد [۳]. ماکس وبر^۱ این ایده ديلتای را در جامعه‌شناسی و علم سیاست بسط داد. از نظر وبر جامعه‌شناسی دانشی است که هدفش «فهم تفسیری کنش اجتماعی» است؛ کنشی که کنشگر برای آن معنای ذهنی قائل است. این تعریف، حوزه تمرکز و تفکر جدید و متفاوتی را در مطالعات جامعه‌شناختی گشود، در حالی که جامعه‌شناسی به مفهوم کلاسیک آن، برای نمونه از دیدگاه امیل دورکیم^۲ «علم مطالعه‌ی نهادها، اجتماعی، پیدایش و کارکرد آن‌ها است» [۴] از نظر وبر، حتی عقلانی‌ترین کنش‌ها نیز تنها در پرتو معنایی که کنشگر به آن‌ها نسبت می‌دهد قابل تبیین نیستند [۵]. وبر در چارچوب فهم تفسیری^۳ استدلال می‌کند که پدیده‌هایی چون قدرت، اقتدار و مشروعیت، بدون ارجاع به باورها و معناهای مشترک، قابل تبیین نیستند. هرچند وبر میان فهم مبتنی بر مشاهده^۴ و فهم توضیحی^۵ تمایز قائل می‌شود [۶]. این تفکیک از یک منظر شبیه نظریه فهم پیشینی و پسینی^۶ کانت در نقد عقل محض^۷ است، با این تفاوت که کانت^۸ فهم دومی را مبتنی بر تجربه می‌داند و وبر آن را مبتنی بر تفسیر برمی‌شمارد [۷].

با این حال، تأکید وبر بر «معنای ذهنی» کنش و تمایز ديلتای میان فهم و تبیین، بعدها به این برداشت انجامید که هرمنوتیک تنها به همدلی روان‌شناختی یا بازسازی نیت‌های فردی محدود است. این برداشت، زمینه را برای نقدهای تجربه‌گرایانه فراهم کرد و باعث شد بعد اجتماعی و میان‌ذهنی معنا در حاشیه قرار گیرد. برای نمونه، کارل پوپر^۹ استدلال کرد که تمایز ديلتای میان «فهم» و «تبیین» تمایزی کاذب است و انباشت دانش در علوم انسانی نیز تابع همان فرایند حدس و ابطال است که در هر حوزه معرفتی دیگری وجود دارد [۸]. دیوید ایستون^{۱۰} نیز معتقد بود که وقتی این رویکرد در نظریه‌ی سیاسی به کار گرفته می‌شود،

1. Max Weber (1864 - 1920)

2. David Émile Durkheim (1858 -1917)

3. Verstehen (Eng: interpretive understanding)

4. Aktuelles Verstehen (Eng: direct observational understanding)

5. erklärendes Verstehen (Eng: explanatory understanding)

6. a priori and a posteriori

7. Critique of Pure Reason (1781)

8. Immanuel Kant (1724 - 1804)

9. Karl Popper (1902 - 1994)

10. David Easton (1917 - 2014)

به نوعی تاریخ‌گرایی می‌انجامد که توان علمی نظریه سیاسی را تضعیف می‌کند [۹]. حتی گادامر^۱ بر این نکته تأکید داشت که روایت دیلتای از هرمنوتیک به نوعی عین‌گرایی منتهی می‌شود که امکانات فهم تفسیری-هرمنوتیکی را به‌درستی در نمی‌یابد [۱۰].

۳. موج تجربه‌گرایی و بحران معنا در علم سیاسی

در نیمه قرن بیستم، علم سیاست، به‌ویژه در ایالات متحده و به‌طور کلی در جهان غرب، به‌شدت تحت تأثیر رفتارگرایی و تجربه‌گرایی قرار گرفت. رفتارگرایان مدعی بودند که علم سیاست باید مانند علوم طبیعی، عینی، قابل آزمون و مبتنی بر داده‌های تجربی باشد. در این چارچوب، معنا و تفسیر اغلب به‌عنوان امور ذهنی و غیرعلمی تقریباً کنار گذاشته می‌شدند یا به‌طور حاشیه‌ای از پژوهش رانده می‌شدند. علوم سیاسی و اجتماعی به‌طور بدیهی خارج از چارچوب‌های فهم هرمنوتیک و بررسی‌های رفتاری پنداشته می‌شدند. با این حال، برغم تحولات این دیدگاه، رگه‌هایی از آن همچنان در برابر انکشافات نوین علوم سیاسی و اجتماعی مقاومت کرده است.

این رویکرد، هرچند دستاوردهایی در تحلیل امور اجتماعی و سیاسی، مانند تحلیل نهادها، انتخابات و رفتار رأی‌دهندگان داشت، به‌تدریج با انتقادهای جدی مواجه شد. منتقدان بر این باور بودند که رفتارگرایی قادر به توضیح بسیاری از پدیده‌های مهم سیاسی نیست؛ از جمله حذف ساختاری گروه‌ها، نابرابری‌های عمیق، جنبش‌های هویتی، بحران مشروعیت و تحولات اجتماعی پیچیده، به‌ویژه در جوامعی با تنوع فرهنگی، زبانی و قومی. این ناکامی، نشان‌دهنده محدودیت‌های ذاتی روش‌هایی بود که سیاست را تنها به رفتارهای بیرونی تقلیل داده و از فهم جهان معانی و هویت‌های متکثر که شالوده اصلی هر کنش جمعی است، ناتوان بودند.

علاوه بر این، تجربه‌گرایی سیاسی بیشتر پیش‌فرض‌های فرهنگی و ارزشی خاص، به‌ویژه عقلانیت لیبرال غربی، را جهان‌شمول تلقی می‌کرد. چنین برداشتی به‌طور طبیعی مانع از درک درست معانی نهفته در پدیده‌های سیاسی و اجتماعی سایر جوامع و کانتکست‌های متفاوت می‌شد. جهان‌شمول‌پنداری پیش‌فرض‌های ارزشی و فرهنگی لیبرال، نوعی ساده‌سازی مسائل پیچیده سیاسی-اجتماعی در سایر جوامع بود و به‌طور خوشبینانه، نسخه‌ای برای همه درد ها^۲ ارائه می‌کرد، اما با نظام علی مشکلات و مسائل سازگاری نداشت و از درک پیام و معنای نهفته در کنش‌های سیاسی-اجتماعی باز می‌ماند. به‌عنوان نمونه، یوهان گالتونگ با نقد کوتاه‌دستی تجربه‌گرایی در تحلیل مسائل پیچیده اجتماعی، مانند خشونت

1. Hans-Georg Gadamer (1900 - 2002)

2. panacea

ساختاری، مفاهیم فرهنگی، نورم‌ها و ایدئولوژی، آن را در درک سمبل‌ها و نمادهایی که پدیده‌های سیاسی-اجتماعی را شکل می‌دهند، ناکام می‌دانست [۱۱].

در این زمینه، آثار توماس کوهن^۱ درباره تاریخ و فلسفه علم، از مهم‌ترین کارهایی هستند که زمینه بازگشت توجه به تفسیر و معنا در علوم اجتماعی را هموار کردند. کوهن با بیان اینکه علم صرفاً با انباشت داده‌ها پیشرفت نمی‌کند، معتقد بود که نظریه‌ها در چارچوب «پارادایم» شکل می‌گیرند و آنچه به‌عنوان داده یا تبیین معتبر تلقی می‌شود، خود وابسته به افق‌های نظری است [۱۲].

در همین راستا، ویلیام کانلی^۲ [۱۳]، هانا پیتکین^۳ [۱۴]، چارلز تیلور^۴ [۱۵] و شلدون وولین^۵ [۱۶] با تکیه بر نظریه کوهن استدلال کردند که کاستی‌های رفتارگرایی در تبیین زندگی سیاسی، امری ساختاری و ذاتی همان پارادایم است.

یکی از آثار بسیار اثرگذار در این دوره، کتاب پیترو وینچ^۶ با عنوان *ایدئ علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه*^۷ بود که بار دیگر تمرکز بر بُعد تفسیری تبیین اجتماعی را احیا نمود. وینچ با بهره‌گیری از آثار پسین ویتگنشتاین^۸ استدلال کرد که از آنجا که رفتارها و نهادهای اجتماعی تا حد زیادی به‌وسیله مفاهیم، ایده‌ها و باورهای در دسترس کنشگران شکل می‌گیرند، تبیین کنش اجتماعی نیز باید در قالب همین عوامل صورت گیرد [۱۷].

این ایده‌ها تنها در نسبت با زبان و شیوه‌هایی معنا می‌یابند که در درون آن‌ها شکل گرفته‌اند. به بیان دیگر، خود شیوه‌ها و روابط اجتماعی، بیانگر ایده‌هایی درباره روابط میان انسان‌ها هستند. این امر مستلزم توجه تازه به پیوند میان زبان و کنش اجتماعی است. برای فهم اینکه چرا رویدادهای اجتماعی خاصی رخ می‌دهند، دانشمندان علوم اجتماعی باید نیت‌ها، ایده‌ها و مفاهیم در دسترس کنشگران دخیل در آن رفتارها و نهادها را مدنظر قرار دهند.

البته نقش بسترها و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی نه تنها در فهم و تفسیر امر واقع شده، بلکه در معنا بخشیدن به روندها و جریان‌های سیاسی و ایجاد دورنمای انگیزشی و ایدئالی نیز مهم است که خود موضوعی جداگانه می‌طلبد و از حوصله نوشته حاضر خارج است. به‌عنوان نمونه، شکل‌گیری گروه‌های تندرو اسلامی با اهداف احیای خلافت و ایده امت، بخشی از انگیزه و پویایی خود را واکنش منفی به وضعیت کنونی مسلمانان داشت، اما بخش عمده آن بر بنیان یک بستر تاریخی و مذهبی- فرهنگی تعریف می‌شد.

1. Thomas S. Kuhn (1922 - 1996)

2. William Eugene Connolly (born 1938)

3. Hanna Fenichel Pitkin (1931 - 2023)

4. Charles Taylor (1931)

5. Sheldon S. Wolin (1922 - 2015)

6. Peter Guy Winch (1926 - 1997)

7. *The Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy* (1958)

8. Ludwig Wittgenstein (1889 -1951)

۴. زبان، هویت و نقد فردگرایی روش‌شناختی

در نگاه جدید به تفسیر هرمنوتیکی برخاسته از مقوله «فهم تفسیری» ماکس وبر، نکته اساسی این است که فهم تفسیری رفتار باید فراتر از نیت‌های ذهنی کنشگران برود. سخن گفتن از ایده‌ها و مفاهیم تنها به‌مثابه نیت‌های ذهنی کنشگران، به معنای نادیده گرفتن این واقعیت است که خود ایده‌ها در شیوه‌ها یا سبک زندگی مورد نظر ریشه دارند. بر این پایه می‌توان گفت که باید از نیت‌های ذهنی کنشگران فراتر رویم و به معانی و شیوه‌های میان‌ذهنی و مشترکی پردازیم که زمینه را می‌سازند؛ یا آنچه گادامر از آن به‌عنوان «افق تاریخی» یک شیوه زندگی یاد می‌کند و به شکل‌دهی امکانات کنش اجتماعی یاری می‌رساند. چنین دیدگاهی بیش از سایر عناصر، به اهمیت زبان، هویت و فرهنگ اجتماعی در برابر تمرکز بر فهم کنش فردی بها می‌دهد.

گادامر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه، این نظریه را بسط داد و هرمنوتیک را از یک روش یا جعبه‌ابزاری برای تحلیل عملکردهای انسانی، نمادها و متون، به یک فلسفه هستی‌شناختی فهم تبدیل نمود [۱۸]. از دید گادامر، ماهیت زیست انسانی با کلیت فهم انسان از هستی ارتباط مستقیم دارد و فهم همواره تاریخی است؛ به این معنا که ما همواره از درون سنت‌ها، زبان‌ها و پیش‌داوری‌هایی می‌فهمیم که پیش از ما وجود داشته‌اند. این پیش‌داوری‌ها نه لزوماً خطا، بلکه شرط امکان فهم به‌شمار می‌روند. بی‌گمان این امر مستلزم نوعی خودآگاهی تاریخی و اجتماعی است که به‌ویژه در تعریف هویت و کنش‌های هویتی و فرهنگی اهمیت می‌یابند [۱۹].

از دید گادامر، ما هرگز نمی‌توانیم به‌طور کامل از افق تاریخی خود بیرون بایستیم و جهان یا دیگری را «چنان‌که هست» مشاهده کنیم؛ اما این به معنای نسبی‌گرایی مطلق نیست. فهم، از طریق گفت‌وگو و مواجهه افق‌ها گسترش می‌یابد. گادامر این فرآیند را «امتزاج افق‌ها» می‌نامد؛ فرآیندی که در آن افق مفسر و افق متن، فرهنگ یا کنش سیاسی، در تعامل با یکدیگر دگرگون می‌شوند. به تعبیر گادامر، افق به معنای گستره دیدن تمام اشیا از منظر مشخص است که شامل پیش‌داوری‌ها، فرهنگ و وضعیت تاریخی نیز می‌شود. امتزاج افق‌ها ناظر بر هم‌پوشی افق‌های گذشته و حال و افق‌های عینی و ذهنی است و به فرآیند گفتگویی شباهت دارد که در آن دیگری را به‌مثابه شریکی در گفتگو تلقی می‌کنیم. در این مسیر می‌کوشیم مقولات فهم خود را گسترش دهیم تا ایده‌ها، باورها یا شیوه زندگی «دیگری» را نیز دربر گیرد. این فرآیند «نه عبارت است از

¹. Horizontverschmelzung
(English: fusion of horizons)

همدلی یک فرد با فردی دیگر و نه از فرودست‌سازیِ شخص یا فرهنگ دیگر در برابر معیارهای ما (مانند معیارهای لیبرال)، بلکه همواره مستلزم ارتقا به نوعی کلیت بالاتر است که از خاص‌پنداری ما و دیگری عبور می‌کند» [۲۰].

فهم متأثر از تاریخ از دید گادامر به این معنی است که مفسر در درون تاریخ و فرهنگی قرار دارد که پدیده مفهومی را شکل داده است و بنابراین تفسیر متأثر از همان تاریخ خواهد بود [۲۱]. روشن است که این به مفهوم گذشته‌گرایی و بریدن از واقعیت‌های جاری نیست، بلکه تأکیدی بر این امر است که مسائل کلان سیاسی و اجتماعی تابع زبان، هویت و فرهنگ هستند که تشکیل و تکامل آن‌ها مستلزم یک روند تاریخی است. جهان‌بینی که این روند فرهنگی - تاریخی را ایجاد می‌نماید، ممکن است در قالب زبان تبارز یابد، اما تأثیر آن در شکل دادن به فهم ما و حتی کنش فردی، فراتر از سطح یک تحلیل ساده از زبان است. حال ممکن است این وضعیت در آنچه هگل^۱ دیالکتیک تاریخی می‌خواند، در یک پویایی کلان‌تر دچار شکوفایی و تحول جدی شود. گادامر در کتاب دیالکتیک هگل: پنج جستار هرمنوتیکی^۲ به این موضوع به گونه‌ای مبسوط پرداخته است [۲۲].

امتزاج افق‌ها در سیاست به این معناست که فهم پدیده‌های سیاسی، به‌ویژه در زمینه‌های میان‌فرهنگی یا تاریخی، نیازمند گفتگو با افق‌های معنایی دیگر است. سیاست تطبیقی، سیاست بین‌الملل و مطالعه جوامع غیرغربی، بدون چنین رویکردی، در معرض سوءفهم و تقلیل‌گرایی قرار می‌گیرند. این امر را ادوارد سعید^۳ به‌خوبی در نظریه شرق‌شناسی پیکربندی نموده و تحلیلی جامع از بازنمایی ساختگی و استعماری شرق در محیط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غرب ارائه کرده است [۲۳]. بدون اغراق، در حوزه جامعه‌شناسی و پژوهش سیاسی، کسی بیش از فرانتز فانون به تقابل و تعامل افق‌ها و بار معنایی ناشی از آن پرداخته است. سخن فرانتس فانون^۴ در باب بیگانه‌سازی هویتی و تأثیر روند استعماری بر آفرینش «حوزه‌های نیستی» و غیرانسانی‌سازی سیاهان، ما را به تأمل بیشتر در باب فهم افق‌های معنایی بزرگ‌تر وامی‌دارد؛ افق‌هایی که معانی مشخصی

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770 - 1831)

2. *Hegels Dialektik: Fünf hermeneutische Studien* (English: *Hegel's Dialectic: Five Hermeneutical Studies* (1976)

3. Edward Wadie Said (1935 - 2003)

4. Frantz Fanon (1925 - 1961)

را بر کنشگری های جمعی و فردی مترتب می سازند و جهت دهنده رفتارها در بستر بافتارهای تاریخی هستند [۲۴].

با توجه به این واقعیت ها، چارلز تیلور نقش هرمنوتیک را در سیاست با تمرکز بر زبان، فرهنگ و هویت بسط می دهد. به نظر او، عامل انسانی همواره در یک بافتار (کانتکست) مشخص موقعیت مند است و با اصول و چارچوب های فرهنگی و اخلاقی محیط خود درگیری مداوم دارد. بر این پایه، برخلاف فرضیه روش شناختی رفتارگرایان که تبیین رفتار انسان را تنها بر پایه کنش فردی می دانند، تیلور به یک کلیت متعهد است که در شکل دهی به رفتار فرد نقش تعیین کننده ایفا می کند. از این منظر، هویت فردی نه امر خودبنیاد، بلکه محصول زبان، سنت ها و شیوه های زندگی اجتماعی است و فرد نمی تواند مستقل از این کلیت و رها از تأثیر این افق ها، مرجع داوری و عمل باشد.

زبان در آثار گادامر [۲۵] و تیلور [۲۶] نقش بنیادین دارد. هر دو اندیشمند، رابطه میان زبان و کنش اجتماعی - سیاسی و پیامدهای آن برای پژوهش های انسانی را در اولویت قرار می دهند و زبان را ویژگی متمایز تجربه انسانی از جهان می دانند؛ آن گونه که تیلور می گوید: «زبان فقط یکی از داشته های انسان در جهان نیست؛ بلکه این واقعیت که انسان جهانی دارد، به زبان وابسته است» [۲۷]. از آنجا که زبان، تجربه انسانی ما از جهان را میانجی گری و امکان پذیر می سازد، ایده ها و باورهایی که در یک زبان تجسم یافته اند، برای فهم رفتار انسان ها نقش محوری می یابند. این نقش محوری برای تبیین این موضوع است که انسان ها چه می کنند، چرا به آن عمل دست می زنند و مقصود نهفته در پس رفتارشان چیست. از این رو، برای تبیین دقیق کنش اجتماعی، باید از زبانی بهره بگیریم که خود در قوام بخشیدن به آن رفتار نقش داشته است. زبان مقوله ای فرهنگی است و بنابراین، «دامنه امیال، احساسات و معانی انسانی با سطح و نوع فرهنگ گره خورده است؛ فرهنگی که جزء جدایی ناپذیر از تمایزهایی است که زبان مورد استفاده ی مردم، آن ها را مشخص می کند» [۲۸] افزون بر این، زبان باید در پرتو شیوه ها و زمینه هایی تفسیر شود که ایده ها در درون آن ها شکل گرفته اند و خود نیز آن زمینه ی پیچیده را قالب بندی می کنند.

تیلور فردگرایی روش شناختی را که مدعی است همه پدیده های اجتماعی را می توان به ترجیحات افراد فروکاست، با جدیت نقد می کند [۲۹] از دید او، بسیاری از معناها و ارزش ها بین الازدهانی هستند و تنها در چارچوب یک «افق مشترک» فهمیده می شوند. مفاهیمی چون عدالت، کرامت، آزادی یا ایمان، بدون

ارجاع به سنت‌های زبانی و تاریخی ویژه، تهی از معنا خواهند بود [۳۰] در سیاست، این دیدگاه نشان می‌دهد که کنش‌های سیاسی را نمی‌توان فقط به محاسبات عقلانی تقلیل داد؛ زیرا اعتراض، وفاداری یا مقاومت، اغلب ریشه در برداشت‌های عمیق اخلاقی و هویتی دارند و مصداق اجتماعی آن‌ها در جوامع و گروه‌های مختلف، تفاوت‌های اساسی دارد.

گفته معروفی از جورج برنارد شاو^۱ می‌تواند به فهم بهتر این موضوع یاری رساند. او می‌گفت: «اگر انسانی پلنگی را بکشد، آن را ورزش می‌داند، اما اگر پلنگی انسانی را بدرد، آن را درندگی می‌نامد» به باور برنارد شاو، هر دو عمل در ماهیت فیزیکی یکسان هستند، اما در افق فهم اجتماعی ما، به دو گونه متفاوت تفسیر و بارگذاری ارزشی می‌شوند. او این دوگانگی را در برخورد جهان غرب با جوامع فقیر و سیاهان نیز تعمیم می‌داد تا نشان دهد چگونه این افق‌های نظری، دور از یکدیگر و بر پایه معانی متفاوتی استوار شده‌اند که بر کنش‌های سیاسی و حقوقی اثر می‌گذارند [۳۱].

هرچند دیدگاه تیلور نسبت به هویت مدرن و رفتارهای برخاسته از آن تا اندازه‌ای کلی به نظر می‌رسد و با نقدهایی همراه است، اما بنیان‌های ارزشمندی را طرح می‌کند. به باور تیلور، هویت مدرن در یک روند تاریخی ارزش‌گذاری اخلاقی و بارگذاری فرهنگی، به شکلی درون‌گرا ایجاد شده است و یک روند به‌طور کامل عقلانی یا انتخابی به شمار نمی‌رود. با اینکه تیلور هویت مدرن را از نقش ذهنیت فردی و طبیعت درونی خاص افراد خالی نمی‌داند، اما در کل، روح تاریخی-جمعی را بر آن مستولی می‌بیند [۳۲].

یکی از مهم‌ترین کارهای تیلور، تمایز میان ارزیابی ضعیف و ارزیابی قوی است. ارزیابی ضعیف به ترجیحات شخصی اشاره دارد؛ مانند برتر دانستن یک کالا یا گزینه‌ای بر گزینه‌ای دیگر. اما ارزیابی قوی، ارزش‌محور است و به داورهای کیفی درباره شیوه‌های زندگی مربوط می‌شود؛ داورهایی که با مفاهیمی چون عدالت، شرافت، شجاعت یا تحقیر بیان می‌شوند. به باور تیلور، مسئله هویت با ارزیابی قوی ارتباطی تنگاتنگ دارد و هویت هر فرد با وفاداری قوی به ارزش‌ها و مشخصه‌های هویتی شکل می‌گیرد [۳۳].

هرچند این تمایز تیلور، به‌ویژه توضیح او از ارزیابی قوی، از سوی تعدادی از محققان مورد نقد قرار گرفته و آن‌ها به ناپیوستگی عملی و ضعف هستی‌شناختی در این نظریه انگشت نهاده‌اند [۳۴]، اما در مجموع، بازخوانی تیلور از هویت مدرن و تأثیر آن بر فهم تفسیری از کنش اجتماعی و سیاسی، چارچوب توضیحی مناسبی را فراهم می‌آورد. برای نمونه، اگر به جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان یک امر

^۱. George Bernard Shaw (1856 - 1950)

سیاسی بنگریم، مشاهده می‌کنیم که این جنبش‌ها که عمدتاً از میان ستم‌دیدگان برمی‌خیزند، ممکن است هویت متفاوت از معرف‌های ستم‌دیدگی را برگزینند. گاهی این نهضت‌ها برای برابری به مفهوم «همسانی» مبارزه می‌کنند و برخی دیگر ممکن است برای برابری به مفهوم «به رسمیت شناخته شدن تفاوت» بیکار کنند که هر کدام، پایه‌های زیرین هویت جمعی اعضای نهضت را پی‌ریزی می‌کند [۳۵].

فهم این مبانی هویتی، مسئله‌ای تنها رفتاری نیست، بلکه در ارتباط با زمینه‌های اجتماعی و سیاسی حاکم، تفسیرپذیر است. غفلت از بسترها و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی یا قواعد اخلاقی و ارزشی حاکم، به فهم ناقص منجر خواهد شد. حال اگر به سیاست‌های هویتی در جوامع چندپاره و متکثر و پویایی‌های تحول و تداوم عناصر هویتی و تأثیرگذاری آن بر کنشگری فردی و جمعی بیندیشیم، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. یکی از شاخصه‌های اساسی در شکل‌گیری هویت‌ها از نظر برساخت‌گرایان، نوع «دیگرسازی» یا فعال شدن روندهای دیگرساز است که ممکن است در امتداد یک روند فرهنگی-تاریخی و در بستری از ناآرامی‌ها و ناکامی‌های مداوم، به فعل و انفعالات بنیادینی بیانجامد.

کنشگران که عمدتاً نخبگان سیاسی هستند، با تکیه بر سلسله‌ای از نمادها و اصول ارزشی مشترک یا «درد مشترک» (که ریشه‌دارترین همبستگی هویتی با پس‌زمینه‌های طولانی تاریخی به شمار می‌رود) به بسیج اجتماعی دست می‌زنند. اما در حقیقت، در پس این نمادها و دردهای سیاسی که انتخاب و برجسته شده‌اند، رنج‌های دیروز، نارضایتی از وضعیت امروز و هراس از آینده‌ای مبهم دست‌به‌دست هم می‌دهند تا پویایی اجتماعی-سیاسی را برای تحول تقویت کنند. فهم چنین مسائلی بدون فهم تفسیری از کلیت موضوع و پس‌زمینه‌های تاریخی و بسترهای ارزشی، و به قول گادامر بدون «امتزاج افق‌ها»، فهمی ناتمام خواهد بود. سیاست، به‌ویژه در سطح بنیادین، عرصه‌ی ارزیابی‌های قوی است. منازعات سیاسی اغلب نه بر سر منافع کوتاه‌مدت، بلکه بر سر این پرسش که «چه نوع زندگی‌ای ارزشمند است» شکل می‌گیرند. هرمنوتیک امکان می‌دهد که این لایه اخلاقی سیاست مورد توجه قرار گرفته و به درستی درک شود.

۵. نتیجه‌گیری :

در پژوهش‌های اجتماعی و سیاسی معاصر، مسئله تفسیر دیگر تنها به همدلی با کنشگران یا بازسازی معنای ذهنی کنش سیاسی محدود نمی‌شود؛ همچنین نمی‌توان آن را فقط یک بحث معرفت‌شناختی دانست. تفسیر فراتر از آن است که تنها به‌عنوان ابزاری در کنار سایر ابزارهای تبیینی به کار رود. رویکرد تفسیری نشان می‌دهد که فهم سیاست همواره در دل زبان، تاریخ، و زمینه‌های پیچیده‌ی اجتماعی و بسترهای فرهنگی شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را بدون توجه به این بافتارها به‌درستی درک کرد.

هرمنوتیک با تأکید بر نقش زبان، آن را فقط وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات نمی‌داند، بلکه به باور دانشمندان فهم تفسیری، زبان حامل معنا، ارزش و داوری‌های اخلاقی است. از این منظر، زبان بُعد بیان‌گرایانه دارد و در شکل‌گیری قضاوت‌های اخلاقی و سیاسی نقشی اساسی ایفا می‌کند. به همین دلیل، فهم کنش سیاسی همواره با نوعی ارزیابی همراه است و نمی‌توان آن را به‌طور کامل خنثی یا بدون بارگذاری ارزشی تصور کرد.

البته پژوهش سیاسی نه تنها نوعی عقل نظری یا فنی، بلکه شکلی از عقل عملی تلقی می‌شود؛ به این معنا که فعالیتی مربوط به فهم موقعیت‌های واقعی، داوری درباره آن‌ها و جهت‌دهی به عمل سیاسی است. اما تبیین سیاسی، حتی زمانی که خود را توصیفی و عینی می‌داند، ناگزیر واجد عنصر ارزیابی‌کننده است؛ زیرا انتخاب مسئله، زبان توصیف و چارچوب مفهومی پژوهش، همگی متأثر از ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های هنجاری هستند.

از این رو، رویکرد تفسیری را می‌توان جایگزین جدی برای رویکردهای تجربه‌گرا و عقل‌گرا در پژوهش سیاسی دانست؛ رویکردهایی که اغلب می‌کوشند سیاست را با الگوی علوم طبیعی توضیح دهند و از پرسش‌های معنایی و هنجاری فاصله بگیرند. در مقابل، نظریه تفسیری بر این نکته تأکید دارد که فهم سیاست بدون توجه به معنا، زمینه و بسترهای شکل‌دهنده و دخیل در رفتارها و گفتارها ممکن نیست.

در سال‌های اخیر، بسیاری از دانشمندان علم سیاست استدلال کرده‌اند که این رشته بیش از آنکه «روش‌محور» باشد، باید «مسئله‌محور» شود. به باور آنان، تمرکز افراطی بر روش‌های خاص می‌تواند ما را از مسائل واقعی و دغدغه‌های عمومی سیاست دور کند. برخی نیز معتقدند که چنین تغییری می‌تواند مشارکت عمومی دانشمندان علم سیاست را افزایش دهد و پیوند این رشته را با زندگی عمومی تقویت کند.

نظریه‌پردازان تفسیری با این دیدگاه هم‌نظر هستند، زیرا از نظر آنان، زندگی اجتماعی و پدیده‌های سیاسی ماهیت پیچیده، چندلایه و تفسیرپذیر دارد. از این رو، هیچ نظریه یا چشم‌انداز واحدی نمی‌تواند تبیین جامع و نهایی از سیاست ارائه دهد. فهم سیاست همواره نیازمند گفتگو میان دیدگاه‌های مختلف، روایت‌های رقیب و هم‌پوشی افق‌های فهم و نظر است.

پایان سخن اینکه، هرمنوتیک در گشودن معنای بسیاری از پدیده‌ها و کنش‌های سیاسی و ارائه تفسیری متکی به فهم بسترهای ارزشی و فرهنگی و تبارز آن‌ها در قالب یک زبان مشخص، به ما یاری می‌رساند. تلاش برای فهم رفتار سیاسی تنها با تکیه بر روش‌شناسی فردی و بدون توجه به کلیت فرهنگی و اجتماعی، با ناکامی‌هایی مواجه بوده و نتوانسته است افق فهم درستی را در این عرصه ترسیم نماید.

منابع:

۱. شریعتی علی، چهار زندان انسان، تهران، نشر قلم، ۱۳۸۵

- [2] Monalisha Biswas et al., "The Development Of Hermeneutics In The Era Of Friedrich Schleiermacher," *Educational Administration: Theory and Practice*, Vol. 30, No. 5 (2024): 14439–14442, <https://doi.org/10.53555/kuey.v30i5.6676>.
- [3] Dilthey, Wilhelm. *Selected Works: Hermeneutics and the Study of History*. Edited with an Introduction by Rudolf Makkreel and Frithjof Rodi. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1999.
- [4] B. N. Adams and R. A. Sydie, "Society as sui generis: Durkheim," in *Society as sui generis: Durkheim*, 90–118 (SAGE Publications, Inc., 2002), <https://doi.org/10.4135/9781452233864.n4>.
- [5] Max Weber, *A Theory of Social and Economic Organization*, ed. Talcott Parsons (New York: Free Press, 1947), 88; Jennifer Platt, "Weber's Verstehen and the History of Qualitative Research: The Missing Link," *The British Journal of Sociology* 36, no. 3 (1985): 448–66, <https://doi.org/10.2307/590460>.
- [6] M. Aragona, "Causal Understanding: Max Weber and the Interpretation of Human Actions", *Dialogues in Philosophy, Mental & Neuro Sciences* 11, no. 1 (2018).
- [7] Colin McGinn, "A Priori' and 'A Posteriori' Knowledge", *Proceedings of the Aristotelian Society* 76 (1975): 195–208, <http://www.jstor.org/stable/4544888>.
- [8] Karl Popper, *Objective Knowledge* (Oxford: Oxford University Press, 1947), 183–190.
- [9] David Easton, *The Political System* (New York: Alfred Knopf, 1967).
- [10] Hans-Georg Gadamer, *Truth and Method* (New York: Continuum Press, 1989), 213–234.
- [11] Johan Galtung, "Empiricism, Criticism, Constructivism: Three Approaches to Scientific Activity", *Synthese* 24, no. 3/4 (1972): 343–72, <http://www.jstor.org/stable/20114841>.
- [12] Thomas Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions* (Chicago: University of Chicago Press, 1962).
- [13] William E. Connolly, *The Terms of Political Discourse* (Lexington, MA: D. C. Heath, 1974).
- [14] Hanna Fenichel Pitkin, *Wittgenstein and Justice: On the Significance of Ludwig Wittgenstein for Social and Political Thought* (Berkeley: University of California Press, 1973).
- [15] Charles Taylor, "Interpretation and the Sciences of Man", *The Review of Metaphysics* 25, no. 1 (1971): 3–51.
- [16] Sheldon Wolin, "Political Theory as a Vocation," *American Political Science Review* 63, no. 4 (December 1969): 1062–82.
- [17] Peter Winch, *The Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy* (London: Routledge and Kegan Paul, 1958).
- [18] Hans-Georg Gadamer, *Truth and Method* (New York: Continuum Press, 1989).
- [19] Ibid., 281–300.
- [20] Ibid., 305.
- [21] D. Vessey, "Gadamer and the Fusion of Horizons," *International Journal of Philosophical Studies* 17, no. 4 (1989): 531–542, <https://doi.org/10.1080/09672550903164459>.
- [22] Hans-Georg Gadamer and P. Christopher Smith, *Hegel's Dialectic: Five Hermeneutical Studies* (New Haven: Yale University Press, 1976), <http://www.jstor.org/stable/j.ctt1cc2ks0>.
- [23] Edward W. Said, *Orientalism* (New York: Pantheon Books, 1978).
- [24] Frantz Fanon, *Black Skin, White Masks*, trans. Charles Lam Markmann (New York: Grove Press, 1967).
- [25] Ibid.

- [26] Charles Taylor, *Human Agency and Language: Philosophical Papers I* (New York: Cambridge University Press, 1985).
- [27] Ibid., 443.
- [28] Charles Taylor, *Philosophy and the Human Sciences: Philosophical Papers II* (New York: Cambridge University Press, 1985), 25.
- [29] Charles Taylor, "Neutrality in Political Science," in Peter Laslett and Garry Runciman, *Philosophy, Politics and Society*, 3rd series (Oxford: Oxford University Press, 1967).
- [30] Charles Taylor, *Philosophical Arguments* (Cambridge: Harvard University Press, 1995).
- [31] George Bernard Shaw, "Maxims for Revolutionists: Crime and Punishment", in *Man and Superman* (1903).
- [32] Charles Taylor, *Sources of the Self: The Making of Modern Identity* (Cambridge: Harvard University Press, 1989).
- [33] Ibid.
- [34] Michiel Meijer, "Strong Evaluation and Weak Ontology: The Predicament of Charles Taylor", *International Journal of Philosophy and Theology* (2014): 440–459, <https://doi.org/10.1080/21692327.2015.1019913>.
- [35] N. Massoumi, "Identity Politics and Social Movements", in *Muslim Women, Social Movements and the 'War on Terror'*, Palgrave Politics of Identity and Citizenship Series (London: Palgrave Macmillan), https://doi.org/10.1057/9781137355652_2